

## طریقه‌ی احمد غزالی از طوس تا تلمسان

شهرام پازوکی،<sup>۱\*</sup> انسبیه شیخ‌سقلی<sup>۲</sup>

دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه تصوف و عرفان اسلامی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۲/۴ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۲۸)

### چکیده

بر پایه‌ی نسبت خرقه‌ی شاه نعمت‌الله ولی در شجره‌نامه‌اش، طریقه‌ی احمدغزالی که رفتن این طریقت به مغرب از مسلمات تاریخ است با چند واسطه به شیخ ابومدین در تلمسان الجزایر می‌رسد. و پس از او نیز با میانجیگری مشایخی به شاه نعمت‌الله ولی در ایران می‌رسد. ابن عربی به عنوان پدر عرفان نظری، ابومدین را در جای‌جای نوشته‌هایش گرامی داشته و با عنوان شیخنا یا ابوالنجا از او یاد می‌کند. فخرالدین عراقی صوفی مکتب خراسان نیز پس از فراگرفتن فصوص‌الحکم نزد صدرالدین قونویوی کتاب خود به نام لمعات را بر سنت سوانح العشاق احمدغزالی می‌نویسد که قونویوی پس از خواندن لمعات آن را شرح فصوص معرفی می‌کند. با یافتن مستندات دال بر نسب طریقتی شاه نعمت‌الله می‌توان بر گسترش طریقت شیخ احمدغزالی تأکید کرد که بیشتر در قالب آثار نوشته شده‌ی پس از ابومدین قابل مشاهده است. نوشتار پیش‌رو به یکی از این زنجیره‌ها یعنی شیخ ابوالبرکات، شاگرد شاگرد احمدغزالی اختصاص دارد. احتمالها مورد بررسی قرار گرفت و میزان اعتبار آنها با یادکرد دلایل مشخص شد.

**کلید واژه‌ها** ابوالبرکات - احمد غزالی - بغدادی - ابوالفضل - شاه نعمت‌الله

**مقدمه** (طرح مسأله، اهمیت موضوع)

به‌طور کلی تأثیر باورها و تعبیرهای احمدغزالی از دو طریق صورت گرفته است، یکی از طریق مستقیم؛ یعنی از رهگذر آموزه‌های شفاهی شیخ و یکی از طریق غیر مستقیم؛ یعنی از رهگذر نوشته‌های مریدانش. عین القضاة همدانی (۵۲۵ق) از کسانی است که

\*. نویسنده‌ی مسئول: Email:Pazouki@irip.ir.

به طور مستقیم با احمدغزالی آشنا بوده و آموزه‌های او را در نوشته‌های خود به خصوص نوشته‌های فارسی بازنموده است. در مورد دیگر مریدان و هم‌روزگاران خواجه تقریباً چیزی نمی‌دانیم ولی قدر مسلم اینکه مشایخی چون ابونجیب سهروردی (۵۶۳ق) و ابوالفضل بغدادی (۵۵۰ق) و یا حتی مریدان گمنام غزالی در اشاعه و انتقال افکار، باورها و تعبیرهای خواجه احمد، نقش بسزایی داشتند (پورجوادی، ۷۷).

شاه نعمت الله ولی در منظومه‌ای که درباره زنجیره‌ی مشایخ خود سروده و در دیوان اشعار او موجود است، خرقة‌ی خود را از طریق شیخ ابوالبرکات به شیخ ابوالفضل بغدادی خلیفه‌ی احمدغزالی منتسب می‌کند. در دیوان وی چنین آمده؛

<p>قطب وقت و امام عادل بود در توحید را نکو سفتی شیخ شیخ من است تا دانی کز کمالش بسی کمال (ها) فزود (بفزود) که سعید (سعیدی) است آن سعیدشهی (شهید) بکمال از ولی ولایت یافت آفتاب تمام و مه سیما که نظیرش نبود در توحید کنیت او ابوالستعود بود بس کرم کرد روح او با من بجمال و کمال ذات وصفات أفضل فاضلان به استادی مظهر کامل جلالی بود<sup>۱</sup> (ژان اوین، ۵۴-۵۵)</p>	<p>شیخ ما کامل و مکمل بود گاه ارشاد چون سخن گفتی یافعی بود (و) نام عبدالله پیر او هم کمال کوفی بود باز باشد ابوالفتوح سعید (سعید) از ابی مدین او عنایت یافت مغربی بود مشرقی بصفای شیخ ابی‌مدین است شیخ (سعید) دیگر آن عارف و دود بود بود در اندلس ورا مسکن پیر او بود هم ابوالبرکات باز ابوالفضل بود بغدادی شیخ او احمدغزالی بود</p>
--	--

این نسبت خرقة افزون بر دیوان شاه نعمت الله، در کهنه‌ترین نسخه‌ی خطی از رسائل او نیز آمده است. این نسخه را حمید فرزام به سال ۱۳۳۳ش در خانقاه شمس-العرفا مطالعه کرده است. ازین گذشته رساله‌ی مفصلی در تفسیر قرآن و هشتادوشش رساله از آثار شاه نعمت الله، حاوی تذکره‌ای در شرح احوال اوست که حدود سال

۱. نک: همان، ۲۹۳. مواردی که داخل پرانتز ذکر شده، براساس کتاب طرائق الحقائق، ۳۲۵-۳۲۶ است.

۹۱۱ق به دست عبدالرزاق بن عبدالکریم بن عبدالرزاق کرمانی نوشته شده و بعد از تذکره‌ی عبدالعزیز بن شیرملک واعظی کهنه‌ترین تذکره‌ی موجود است. هردو رساله در سال ۱۳۳۵ش به وسیله‌ی انجمن ایران و فرانسه در مجموعه‌ای به کوشش ژان اوبن به چاپ رسید. در رساله‌ای با عنوان نسبت خرقه از نسخه‌ی شمس‌العرفا که منظومه را تأیید می‌کند و دارای ارزش تاریخی بوده آمده است؛

«...نسبت خرقه‌(ای) که من دارم بشنو از من که تا شوی آگاه  
اینچنین است که می‌دهم شرحش تا به جدم رسد رسول الله

«خرقة این فقیر نعمة الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسینی از حضرت با رفعت قطب المحققین، قدوة السالکین، حافظ بلادالله، ناصرعبدالله، شیخ عبدالله یافعی رحمة الله علیه و او از سالک مسالک مکاشفات و عالم عالم مشاهدات شیخ صالح بربری رحمة الله علیه و او از مرشد کامل و کامل مکمل شیخ کمال الدین کوفی رحمة الله علیه و او از شهسوار میدان ریاضت و تاج فرق ولایت شیخ ابوالفتوح صعیدی رحمة الله علیه و او از مجرّد جهان تفرید شیخ ابی مدین مغربی رحمة الله علیه و او از ساکن سراپرده انسی و معتکف خلوت‌خانه قدسی شیخ ابوسعید اندلسی رحمة الله علیه و او از مقدم اصحاب مقامات و سرور ارباب حالات شیخ ابوالبرکات رحمة الله علیه و او از مجاور کعبه‌ی حقیقت و مفتی خانقاه طریقت و مدرس مدرسه‌ی شریعت شیخ ابوالفضل بغدادی رحمة الله علیه و او از مظهر جمال ذوالجلال شیخ احمدغزالی رحمة الله علیه...» (فرزام، ۵۶-۵۷).

برای اثبات این نسب خرقه از شاه نعمت الله تا احمدغزالی می‌توان دو رویکرد داشت: یکی بررسی تاریخی مسأله و دیگری یافتن رگه‌هایی از آموزه‌های شیخ احمدغزالی در اندیشه‌ی مشایخی که پس از او ذکر شد. آنچه که مورد اهتمام این مقاله است پژوهشی تاریخی بوده و رویکرد دوم نیز در جای دیگری غیر از این مقاله بررسی شده است. بنای این نوشتار بر پاسخ به دو پرسش استوار است؛

یک - شیخ ابوالبرکات که در نسب خرقه‌ی شاه نعمت الله ولی به عنوان خلیفه‌ی شیخ ابوالفضل بغدادی آمده که فقط با لقب از او نام می‌برند، به‌واقع کیست؟

دو - برای تعیین هویت واقعی او چه احتمالهایی مطرح است؟

برای یافتن این اتصال از جانشین احمدغزالی تا شیخ ابوالبرکات، کهنه‌ترین منابع

مورد مطالعه قرار گرفت. با توجه به اینکه تنها با لقب از او یاد شده است و با در نظر گرفتن محدوده‌ی زمانی خاص یعنی پس از سال ۵۵۰ ق (درگذشت جانشین احمدغزالی یعنی ابوالفضل بغدادی) تا سال ۵۷۰ ق احتمالها بررسی شد. نتیجه بررسیها نیز در پایان ذکر گردید.

#### ۱. احتمالها برای شیخ ابوالبرکات - به طور کلی با لقب ابوالبرکات و در محدوده‌ی

زمانی موردنظر نام سیزده نفر در منابع یافت شد که فهرست نام آنها عبارت است از:

- ۱- ابوالبرکات هبة الله بن مبارک بغدادی
- ۲- ابوالبرکات هبة الله بن ملکان (ملکا)
- ۳- ابوالحسن هبة الله بن صاعد بن هبة الله (امین الدوله نصرانی - ابن تلمیذ)
- ۴- ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری بغدادی
- ۵- ابوالبرکات جعفر بن عبدالواحد ثقفی
- ۶- ابوالبرکات صاحب بقعه ابدلان
- ۷- ابوالبرکات (تقی الدین علی دوستی سمنانی)
- ۸- ابوالبرکات نحوی (ابن انباری)
- ۹- ابوالبرکات محمد بن حسین انصاری حموی (نفیس)
- ۱۰- محمد بن مبارک حسین بن اسماعیل بغدادی
- ۱۱- ابوالبرکات ابن ابی یحیی ملالی تلمسانی
- ۱۲- ابوبرکه همدانی
- ۱۳- ابوالبرکات خضر بن شبل

کتاب *طرائق الحقایق* که به گونه‌ای ویژه به این موضوع پرداخته و از دقت خوبی در مقایسه با دیگر منابع برخوردار است، قطب یازدهم از سلسله‌ی معروفیه را ابوالبرکات - بدون ذکر پیشوند و پسوند - ذکر می‌کند و مطالبی را زیر عنوان ابوالبرکات می‌آورد. افراد ملقب به ابوالبرکات که در این کتاب آمده‌اند عبارتند از:

#### ۱-۱. ابوالبرکات هبة الله بن مبارک بغدادی، *طرائق الحقایق* به نقل از عبدالله

یافعی، استاد شاه نعمت الله، ابوالبرکات یاد شده را در گذشته به سال ۵۰۷ ق ذکر می‌کند. از کلام نویسنده‌ی *طرائق الحقایق* این گونه برمی‌آید که امکان دارد او همان شیخ ابوالبرکات باشد. زیرا می‌نویسد: «...در این کتب موجوده و کرسی‌نامه‌ها جز ابوالبرکات

نوشته‌اند و مشایخ بزرگ غیر از این ثبت ننموده‌اند. مگر در کتاب *مرآة الجنان* که می‌فرماید: ابوالبرکات هبة الله بن مبارک بغدادی در سال ۵۰۷ هـ ق درگذشت و در ذکر زنجیره‌ی خود شاه نعمت الله ولی در منظومه بعد از ذکر ابوالسعود آندلسی می‌فرماید:

پیر او بود هم ابوالبرکات      بجمال و کمال و ذات و صفات

و نیز:      صد هزاران شیخ ظاهر مات شد      تا یکی چون شیخ ابوالبرکات شد

سخنی را به نقل از ملا عبدالصمد همدانی در *بحرالمعارف* از گفته‌های شیخ ابوالبرکات در بیان شرط دوازدهم از شرطهای شیخ می‌آورد که چنین است؛ «ابوالبرکات گفته است که خُلُق نیکو فاضل‌تر است از هر مرتبتی و جوهر مردان بخلق نیکو ظاهر شود و معیار در تصوف خلق است، هر که او را خُلُق نیکوتر او صوفی‌تر» (شیرازی، ۵۹۸/۲).

### ۱-۲. ابوالبرکات هبة الله بن علی بن ملکان (ملکا)، به بیان *طرائق الحقایق* همان

ابوالبرکات بغدادی پزشک یهودی است که بعدها مسلمان می‌شود. البته یهودی بودن هبة الله بن ملکان را با توجه به اینکه نام پدرش علی است عجیب می‌داند. این شخص صاحب نسخه‌ی *برشعنا*<sup>۱</sup> در درمان بیماری جذام بود و کتاب *المعتبر*<sup>۲</sup> در فلسفه نوشته‌ی اوست و به ابوالبرکات بغدادی نیز مشهور است. ابتکار او در درمان بیماری جذام موجب شهرت او شد.

### ۱-۳. ابوالحسن هبة الله بن صاعد بن هبة الله، *طرائق الحقایق* او را با اصل و نسب و

اندیشمند می‌داند. وی از دوستان هبة الله بن ملکان پزشک بود که در سال ۵۶۰ ق درگذشت. درباره‌ی او در *الوفیات* چنین آمده است؛ «ابو الحسن هبة الله بن ابی غنایم بن تلمیذ پزشک صاعد بن هبة الله بن ابراهیم بن علی که مشهور به ابن تلمیذ مسیحی پزشک با لقب امین‌الدوله بغدادی است. عماد اصفهانی از او در کتاب *الخریده* یاد کرد و گفت بقراط زمانش و جالینوس روزگارش بود. سپس گفت: بین ابن تلمیذ و ابی البرکات هبة الله بن علی بن ملکان، حکیم مشهور و نویسنده‌ی کتاب *المعتبر فی الحکمة* رقابت وجود داشت. همان طوری که بین اهل هر حرفه‌ای رسم بوده است. او یهودی بود و در پایان عمرش اسلام آورد. به جذام مبتلا شد و خود را با نیش مار درمان کرد. از جذام شفا یافت و نابینا شد و داستانش در این خصوص مشهور است ولی ابن تلمیذ او را

۱. در برخی منابع به اشتباه نسخه برش ذکر شد.

۲. نک: ابی البرکات هبة الله بن علی بن ملکا البغدادی، *الکتاب المعتبر فی الحکمه*.

دوست یهودی خود خواند. ابن تلمیذ بسیار فروتن بود درحالی که دوستش برخلاف او بود.<sup>۱</sup> آنچه موجب تعجب نویسنده‌ی *طرائق الحقایق* است مسیحی بودن اوست، زیرا نام جدّ او نیز ابراهیم بن علی است (شیرازی، ۶۱۰-۶۱۱).

۴-۱. ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری بغدادی، او در گذشته به سال ۵۴۱ ق بنا بر نظر یافعی در *مرآة الجنان* است. نامش در *طرائق الحقایق* در زمره‌ی معاصران شیخ ابوالفضل بغدادی و زیر عنوان شیخ ابوالبرکات آمده است. البته نویسنده دلیلی را برای نفی او به عنوان شیخ ابوالبرکات جانشین ابوالفضل بغدادی با وجود هم‌روزگار بودنشان ذکر نمی‌کند (همو، ۶۰۰).

۵-۱. ابوالبرکات جعفر بن عبدالواحد ثقفی، *طرائق الحقایق* به نقل از ابن جوزی این شخص را در گذشته به سال ۵۶۳ ق ذکر می‌کند. ابن جوزی وفات ابونجیب سهروردی را نیز در همین سال آورده است.

۶-۱. ابوالبرکات - مقبره‌ای واقع در روستای ابدلان توپسرکان است. برخی بر این باورند که نام شیخ ابوالبرکات به خطی مانند کوفی یا میخی بر سنگ مزار منقوش است. میرزا بهرام وزیر اسدآباد که فردی دانشمند و اهل کمال بود با توجه به دانش خود از سنگنوشته‌ها، آن را مزار شیخ ابوالبرکات بغدادی تشخیص داد که وقف‌نامه‌ی آن روستا نیز بر آن سنگ ثبت است. با وجود اینکه برخی آن را امامزاده می‌دانند ولی به باور *طرائق الحقایق* به درستی قبر ابوالبرکات است که در ۵۶۲ ق به رحمت حق پیوست. ابدلان از نواحی افزوده شده به توپسرکان است و همه‌ی اهالی آنجا به زیارت آن بقعه می‌روند<sup>۱</sup> (همو، ۵۸۹).

۷-۱. ابوالبرکات (تقی الدین علی دوستی سمنانی)، *طرائق* آن را از اشتباه‌های *ریاض‌العاشقین* می‌داند. زیرا وی را شاگرد ابوالفضل بغدادی و هم‌روزگار با علاءالدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق) دانسته است. این در حالی است که شیخ ابوالفضل ۱۰۹ سال پیش از ابوالبرکات یاد شده در گذشت. افزون بر این، بنا بر بیان *مجالس المؤمنین* و *نفحات‌الانس* او در خدمت غازان خان در یکی از جنگ‌ها شرکت کرد و در سن پانزده سالگی مورد جذب قرار گرفت. در سال ۶۸۷ ق در بغداد به صحبت شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی رسید. در ۶۸۹ ق پس از سفر حج اجازه‌ی ارشاد یافت. در

۱. در حال حاضر جز یک چهاردیواری که در اثر بی توجهی بدل به مخروبه‌ای شده وجود ندارد. رونقی هم که *طرائق* از آن یاد می‌کند احتمالاً به زمان‌های قبل از دوران صفویه مربوط می‌شود.

صورتی که جانشینی ابوالبرکات می‌بایست دست‌کم پس از پانزده سالگی او باشد. بنابراین هنگام انس ابوالبرکات با علاءالدوله، او باید صدو هشتاد ساله باشد. در حالی که وی بنا به گفته‌ی *نفحات الانس* از یاران رکن الدین علاءالدوله سمنانی است (همو، ۵۹۹-۶۰۰).

۸-۱. **ابوالبرکات نحوی** (ابن انباری)، *طرائق الحقایق* او را هم‌روزگار با شیخ ابوالبرکات و فقیهی درست‌کار می‌داند. وی نوشته‌های خوبی در دانش نحو دارد و به‌سال ۵۷۷ق در بغداد درگذشت<sup>۱</sup> (همان، ۶۱۱). نام او در *طرائق هم‌عصر* با شیخ کمال‌الدین کوفی ذکر شد (همو، ۶۵۱).

### ۹-۱. ابوالبرکات محمد بن حسین انصاری حموی (نفیس)

۲. **دیگر موارد قابل بررسی**، افراد دیگری افزون بر آنچه ذکر گردید در منابع یافت شد که به شرح ذیل است؛

۱-۲. **محمد بن مبارک حسین بن اسماعیل بغدادی**، *شذرات الذهب* نام او را در سال ۵۶۴ ق یاد کرده و می‌نویسد: «محمد بن مبارک بن حسین بن اسماعیل بغدادی فقیه حنبلی قاضی ابوالبرکات مشهور به ابن حصری است. ابن جوزی نام او را آورد و گفت دوست ما سال ۵۱۰ به دنیا آمد و قرآن را نزد ابن‌بناء و دیگران خواند و دانش حدیث را فراگرفت. فقه را نزد قاضی ابی یعلی و ناظر و رئیس داوران در روستای عبدالله از واسط خواند و ناگهان در ماه رجب درگذشت» (ابن العماد، ۲۱۴/۴).

ذهبی در *تذکره الحفاظ* می‌نویسد: «شیخ قاریان برهان‌الدین ابوالفتوح نصر بن ابی فرج محمد بن علی بغدادی حنبلی ساکن مکه و امام جماعت. ابن شهرزوری هم درباره‌ی او سخنانی گفته است. او از ابی‌وقت، ابن زاغونی، ابی طالب علوی، ابی محمد ابن مادح، هبة الله بن سبل، ابن بطی و ابی زرعه مقدسی و دیگران حدیث و دانشهای نقلی آموخت و به هنر علاقه زیادی داشت. نوشته‌های فراوانی نسخ کرد و برای دین مفید بود» (ذهبی، ۱۳۸۲-۱۳۸۳/۴).

ابن نجّار گفت: «از راویان مورد اطمینان حدیث و حافظ قرآن بود. از بزرگان دین، دانا، اهل عبادت و شب زنده‌داری بود. منذری گفت: بسیار با ادب بود و دیگران را از علم خود بهره‌مند می‌کرد. او بیست سال در مکه بود» (همانجا).

۲-۲. **ابوالبرکات ابن ابی یحیی ملالی تلمسانی** (شارح خطبه‌ی خلیل)، در کتاب

۱. انبار: روستایی قدیمی کنار فرات است. بین فرات و بغداد ده فرسخ راه است.

تعریف *الخلف برجال السلف* نام او با این عبارتها آمد: «او نزد امام ابن مرزوق حفید، قاسم عقبانیف، سلیمان بوزیدی فقیه و دیگران درس آموخت. به شرف سفر کرد، آنجا مختصر *خلیل* را درس داد و *الشرح الکبیر* نوشته‌ی بهرام را تصحیح کرد. با گروهی مانند شیخ ابو جود فرضی و ابوالقاسم نویری و دیگران دیدار کرد. شرحی بر *الرجز الضریر* مراکشی در دانش بیان نوشت و پسری بنام محمد داشت» (ابوالاجفان، ۲۸/۲).

۲-۳. **ابو برکه‌ی همدانی** (برکت همدانی)، او از مشایخ درس ناخوانده و هم‌دوره با احمدغزالی و عین‌القضات است که مهم‌ترین منبع درباره‌ی او *نامه‌های عین‌القضات* است. جامی و متأخران او مطالبی را از این طریق به‌نقل از او آورده‌اند. نصرالله پورجوادی براین باور است که قرینه‌هایی نشان می‌دهد که وی در حدود سال ۴۴۰ق در همدان زاده شده و بیشتر سال‌های عمر خود را در همدان گذرانده است. او میان سال‌های ۵۲۱ تا ۵۲۴ق درگذشت. برکه شیخی اُمّی مانند ابوالحسن خرقانی بود و حکمت و فلسفه نخوانده بود، با این حال بر اثر سال‌ها سیروسولوک در آنچه عین‌القضات راه ایمان می‌خواند به مراتب بلند دست یافت. از پرتو همین دانش کسی که به قول عین‌القضات از قرآن جز *فاتحه‌الکتاب* و چند سوره‌ی دیگر به یاد نداشت، به اسرار قرآن شناخت پیدا کرد. شیخ برکه نماینده‌ی استادانی بود که دانش معنوی ذوقی و اسرار تصوف اسلامی به‌ویژه تصوف رایج در میان مشایخ بزرگ خراسان را در برابر حکمت یونانی قرار داده و از آن حمایت می‌کرد. عین‌القضات مدت هفت سال را در مصاحبت او به سر برد. از ویژگی‌های تصوف برکه، باوری است که مانند *حلاج* و احمد غزالی درباره‌ی ابلیس داشت. گفته‌های عین‌القضات درباره‌ی شیخ برکه باوجود این که بسیار اندک است، گویای روش و سنتی است که او به آن وابستگی داشت. تحقیر دانشهای ظاهری و فلسفه و پافشاری بر کشف و شهود و دانش ذوقی و باور داشتن به رازهای تصوف، وحی و برگزیدن راه عشق، همه نشانگر آن است که شیخ برکه‌ی همدانی حلقه‌ای است در زنجیره‌ای که در ایران با بایزید بسطامی شروع شد و نزد مشایخی چون ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و ابوالقاسم گرگانی<sup>۱</sup> و ابوعلی فارمدی و احمدغزالی و عین‌القضات همدانی ادامه یافت. پس از آن به فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا جلال الدین محمد بلخی و سرانجام حافظ شیرازی رسید<sup>۲</sup> (پورجوادی، ۱۷۴).

۱. و شاید گرگانی؛ در *طرائق گرگانی* هم آمده، در برخی منابع هم گرگانی ذکر کرده‌اند.

۲. نک: *مجله معارف*، ش ۴۹۹/۳.



### ۳. بررسی دیدگاهها

● ابوالبرکات هبة الله بن مبارک بغدادی بر خلاف نقل *طرائق* از یافعی، درگذشتش در *مرآة الجنان* به سال ۵۰۹ ق ذکر شد. نام کامل او (ابوالبرکات) سقطی هبة الله بن مبارک بغدادی است (یافعی، ۱۹۸/۳). ابن اثیر در *الکامل* او را هبة (عبدالله) الله بن مبارک بن موسی سقطی، ابوالبرکات معرفی می‌کند. او با ذکر سند در پاورقی، هبة الله را از نظر برخی عبدالله ذکر می‌کند (ابن اثیر، ۶۱۱/۸). به نظر می‌رسد هبة الله هم مانند ابوالبرکات یک لقب است. هبة الله ادیب دارای نوشته‌های فراوان و درگذشته به سال ۵۰۹ ق است که در مدت زندگی خود سفرهایی به نواحی مختلف داشت (همانجا). *شذرات الذهب* هم زیر سال ۵۰۹ ق می‌نویسد: «ابوالبرکات بن سقطی هبة الله بن مبارک بغدادی حنبلی که با حکم ابن حجر در کتابش به او اتهام زده شد در این سال درگذشت» (ذهبی، ۲۶/۴).

*فوات الوفيات* هم در توضیح نام ابوالفضل دمشقی می‌نویسد: «جعفر بن عبدالله ابوالفضل انصاری دمشقی، درباره‌ی او در بغداد نوشته شد که وی ابوالبرکات هبة الله بن مبارک سقطی و ابوالوفا احمد بن حسین در سال ۴۹۹ ق درگذشت، و تولدش به سال ۴۲۴ ق بود»<sup>۱</sup> (کتبی، ۲۸۶/۱). ابن حجر عسقلانی نیز در *لسان المیزان* او را هبة الله پسر مبارک سقطی مفید ابوالبرکات، درگذشته به سال ۵۰۹ ق و راوی حدیث ذکر می‌کند که عبدالقادر هم از او نقل روایت می‌کند. او از قول سمعانی می‌گوید: «ابو محمد الجواهری در مورد وی به ما گفت: او ادعا کرد از شیوخی که ندیده حدیث شنیده است، ولی این امر محال است» و به نقل از ابن ناصر لقب او را به سقط المتاع نسبت می‌دهند (عسقلانی، ۲۲۹/۶). *معجم البلدان* سَفَط القُدور (جمع قدر) را روستایی در جنوب مصر ذکر کرده که عبدالله بن موسی سفطی از آنجاست و در تاریخ مصر سقط القُدور ثبت است (حموی، ۹۸/۱۳).

ابن حجر همچنین از شجاع ذهلی می‌گوید: «او با وجود ضعفی که داشت اهل درستی، اندیشمند و آگاه به زبان بود. به اصفهان، کوفه، بصره و واسط سفر کرد. به دلیل خستگی ساکن شد، به درس و بحث پرداخت و برقراری عدل را پیشه‌ی خود کرد. ابوالعلاء، ابوالمعمر، شیخ عبدالقادر و دیگران درباره‌ی او سخن گفته‌اند» (عسقلانی، ۲۲۹/۶). یافعی فردی به نام ابوالبرکات هبة الله بن مبارک را به عنوان استاد شیخ

عبدالقادر گیلانی زیر سال درگذشت عبدالقادر ۵۶۱ ق آورده است. او همان کسی است که در منابع دیگر با عنوان سقطی آمد و یافعی نیز او را در گذشته به سال ۵۰۹ ق نوشته است. با در نظر گرفتن سال درگذشتش شاگردی کردن عبدالقادر از او نیز درست است. بنابراین بی شک او شیخ ابوالبرکات نیست.<sup>۱</sup> بنابراین گفته‌ی صاحب *طرائق الحقایق* هم که او را احتمالی برای شیخ ابوالبرکات دانست درست نیست.

● احتمال دیگر، فردی است که پیش از این در زمره‌ی موارد *طرائق* ذکر شد. و *طرائق* او را تحت عنوان شیخ ابوالبرکات هم روزگار با ابوالفضل بغدادی به نقل از *مرآة الجنان* آورد. نام کامل او ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری بغدادی است و یافعی او را در گذشته به سال ۵۴۱ ق می‌داند. با وجود اینکه درباره‌ی او عبارت شیخ‌الشیوخ آمده اما او شیخ محدثان است. یافعی در ادامه‌ی نام ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری البغدادی ذکر کرد: «او بلند مرتبه بود». البته عبدالله یافعی به عنوان شیخ شاه نعمت‌الله در طریقت، بعید است که نامی از شیخ ابوالبرکات در *مرآة الجنان* نیاورد. با توضیحی که داده شد یافعی در محدوده‌ی سال‌های ۵۲۰ و ۵۷۰ ق (آخرین احتمال برای سال درگذشت شیخ ابوالبرکات) تنها سه نفر را با لقب ابوالبرکات ذکر می‌کند که عبارتند از:

- ابوالبرکات هبة الله بن مبارک (استاد عبدالقادر)

- ابوالبرکات اسماعیل بن ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری بغدادی

- ابوالبرکات خضر بن شبلی

● یافعی نفر سوم را در گذشته به سال ۵۶۲ ق آورد. او می‌نویسد: «در آن سال سخنور دمشق ابوالبرکات خضر بن شبلی فقیه شافعی درگذشت. او درس مبارزه با نفس به روش غزالی می‌داد. نورالدین برای او مدرسه‌ای مشهور به عمادیه ساخت» (یافعی، ۲۵۷/۳). *شذرات الذهب* به نقل از *تاریخ ابن عساکر* نام او را ابوالبرکات خضر بن شبلی بن عبد مشهور به ابن عبد ذکر می‌کند. او در گذشته‌ی ذیقعه‌ی ۵۶۲ ق است و در درب فرادیس به خاک سپرده شد. *شذرات* می‌نویسد: «حارثی دمشقی فقیه شافعی بود که به روش غزالی و در باب مبارزه با نفس درس می‌داد که نورالدین مدرسه‌ای را برای او در

۱. زیرا احمد غزالی در گذشته به سال ۵۲۰ ق است و محدوده‌ی درگذشت ابوالفضل بغدادی جانشین او نیز ۵۵۰ ق است. بنابراین با سال درگذشت ابوالبرکات که ۵۶۲ تا ۵۷۰ ق در منابع آمده، فاصله‌ی آن تا ۶۵۲ ق صد سال است.

باب فرج ساخت. این مدرسه امروز به عمادیه شهرت دارد زیرا عماد کاتب پس از او در آن درس می‌داد و نام وی بر آن نهاده شد. نزد ابی وحش سبیع اهواری و ابی الحسن بن موازینی درس خواند و ابن عساکر شاگرد اوست. درباره‌ی استاد خود گفت: او در فتوا و نقل روایت زبردست بود. عالم دین، اصول و کلام بود. او در سال ۴۸۶ ق زاده شد» (ذهبی، ۲۰۵/۴؛ سبکی ۸۳/۷). فقیه بودن این شخص نشانگر میل او به ابوحمادغزالی است. همچنین یافعی با عنوان امام احمد از احمد غزالی یاد می‌کند. اکنون مدرسه‌ای نیز با نام عمادیه در دمشق وجود دارد. به دلیل ساکن شدن وی در دمشق دور از ذهن است که او همان شیخ ابوالبرکات باشد. یافعی تنها در جایی که استادان یافعی را برشمرده از او نام برده و به‌طور مستقل از او سخن نگفته است.

● یکی از کسانی که *طرائق الحقایق* بیان می‌کند و احتمال شیخ ابوالبرکات بودن آنها وجود ندارد، ابوالبرکات هبة‌الله بن علی (الی) بن ملکا (ملکان) بغدادی است. او مشهور به اوحدالزمان و از فیلسوفان و پزشکان عراق در نیمه‌ی اول سده‌ی ششم بود. تاریخ ولادت او معلوم نیست ولی محل ولادت او در ناحیه‌ی بلد در نزدیکی موصل است که در خانواده‌ای یهودی زاده شد. در بغداد پرورش یافت و همانجا ماندگار شد، از این‌رو او را بلدی و بغدادی می‌خوانند. پزشکی را در بغداد نزد ابوالحسن سعید بن هبة الله از استادان بنام این فن آموخت و به سبب مهارتش پزشک خلفای عباسی شد. شهرت او در درمان بیماران تا به آنجا رسید که برای درمان بیماران به اطراف شهر نیز خوانده می‌شد. چنان‌که پادشاهان سلجوقی هنگام نیاز او را از بغداد به همدان فرا می‌خواندند. از این راه بود که ثروتمند شد. ابوالبرکات در تشخیص و درمان بیماری‌ها روش‌های خاصی داشت که موجب شگفتی پزشکان زمان خود شد. نمونه‌هایی از درمانهای ابتکاری او را که با روان‌درمانی همراه بود در نوشته‌های ابن ابی اصیبعه و قفطی می‌توان دید. از سوی دیگر شهرت آموزه‌های فلسفی ابوالبرکات تا آنجا بود که اندیشمندان دیگر سده‌ی ششم به نقد سخنانش می‌پرداختند. چنان‌که شهاب الدین یحیی سهروردی از ابوالبرکات با نام پزشک شبیه به حکیمان یاد کرده و به نقد اندیشه‌های او درباره‌ی اراده‌ی خداوند می‌پردازد. با این همه به سبب گرویدن به اسلام مورد توجه هم‌کیشان گذشته‌ی خود نبود و به احتمال زیاد به‌همین دلیل تأثیر چندانی در اندیشه‌ی یهود نداشت. درباره‌ی سبب گرویدن او به اسلام سخنان گوناگون گفته‌اند، برخی رویکرد قاضی القضاة بغداد به او را در این تصمیم مؤثر می‌دانند. برخی نیز ترس ناشی از مرگ همسر سلطان

محمود سلجوقی (حک ۴۹۸-۵۱۱ ق) که تحت درمان او بود را سبب شمرده‌اند. همچنین به گفته‌ی بیهقی در جنگی که میان مسترشد بالله خلیفه‌ی عباسی (حک ۵۱۲-۵۲۹ ق) و سلطان مسعود سلجوقی (حک ۵۲۷-۵۴۷ ق) در سال ۵۲۹ ق اتفاق افتاد ابوالبرکات اسیر شد و از ترس کشته شدن اسلام آورد و با این راه از مرگ رهایی یافته هدیه‌ای از سلطان دریافت کرد. ابوالبرکات در پایان عمر خود به بیماری جذام گرفتار شد. هرچند که توانست با روشی مخصوص خود را درمان کند ولی بینایی‌اش را از دست داد. به همین جهت کتاب *المعتبر* را که مهمترین نوشته‌ی فلسفی اوست به شاگردان خود دیکته کرد. سال دقیق درگذشت او مانند سال تولدش معلوم نیست. صفدی مدّت عمر او را هشتاد سال و تاریخ درگذشتش را حدود سال ۵۶۰ ق نوشت. ابن ابی اصیبعه بدون اشاره به تاریخ درگذشت ابوالبرکات مدّت زندگی او را حدود هشتاد سال نوشته است. ذهبی نیز تاریخ درگذشت او را حدود ۵۵۰ ق و مدّت عمرش را حدود هشتاد سال می‌داند. در این میان فقط بیهقی و به پیروی از او شهرزوری تاریخ درگذشتش را به سال ۵۴۷ ق و مدّت عمرش را نود سال نوشته است. به نظر می‌رسد سخن بیهقی (۵۶۵ ق) درست تر از سخنان دیگر باشد. او در این باره می‌نویسد: «سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی به سال ۵۴۷ ق بیمار شد. ابوالبرکات را برای درمان او از بغداد به همدان آوردند. درمانها فایده نداشت و درگذشت. زمانی که اطرافیان از زندگی مسعود نا امید شدند ابوالبرکات بر جان خویش بیمناک شد و صبح همان روز او نیز درگذشت. تابوت او را همراه قافله‌ی حاجیان به بغداد بردند» (بجنوردی، ۴/۳۵۵-۳۵۶). از میان متأخران، نویسنده‌ی *هدیه العارفین* درگذشت او را به سال ۵۷۰ ق در بغداد ذکر می‌کند. به گفته‌ی جورج سارتن او در هشتاد سالگی به بیماری داءالفیل در بغداد درگذشت اما سند وی در این گفته معلوم نیست. ابوالبرکات مردی خودپسند بود. به همین جهت بیشتر نویسندگان او را به زشت سیرتی و بدخلقی وصف کرده‌اند. ماجرای دشمنی و نیرنگ او بر امین الدوله ابوالحسن ابن تلمیذ پزشک هم‌دوره‌ی وی که از نزدیکان دولت و مردی بسیار فروتن و بزرگواری بود در منابع ذکر شده است. ابوالبرکات افزون بر نوشته‌های گرانسنگ، جلسه‌ی درس و شاگردانی نیز داشت. از آن جمله شیخ یوسف پدر موفق الدین عبداللطیف بغدادی، جمال الدین بن فضلان، ابن دهان منجم و مهدب ابن نقاش هستند. از شاگردان دیگر او اسحاق بن ابراهیم بن عزرا است که با او دوستی داشت و در شعری به زبان عبری او را ستایش کرد. با اینکه ابوالبرکات کتاب *المعتبر* را

بر پایه‌ی نوشته‌های ارسطو و مشائیان نوشت ولی از نقادان فلسفه‌ی مشاء به شمار می‌رود<sup>۱</sup> (همانجا). با توضیحی که درباره‌ی فعالیت‌های او در پزشکی، فلسفه و اخلاق دادیم، این فرد نمی‌تواند شیخ ابوالبرکات باشد هرچند سال درگذشتش در همان سال‌ها قرار دارد.

● ابوالحسن هبة الله بن صاعد بن هبة الله (امین الدوله نصرانی) نیز که درباره‌ی او از *طرائق* و *دایرةالمعارف* نقل شد نمی‌تواند مورد نظر باشد.<sup>۲</sup> زرکلی در *الاعلام* او را با لقب ابن تلمیذ (۴۶۵-۵۶۰ ق)، هبة الله بن صاعد بن (هبة الله بن) ابراهیم، ابوالحسن، امین الدوله موفق‌الملک نام برد. او حکیم، پزشک و ادیب با دوبیتی یا سه بیت‌های لطیف و نو بود. زادگاه و محل درگذشت او بغداد است. زیاد عمر کرد و در خدمت خلفای عباسی بود. او آشنا به زبان فارسی، یونانی و سریانی بود و مسئولیت بیمارستان عضدی را تا زمان مرگش عهده‌دار بود. همچنین رئیس مسیحیان بغداد بود و نوشته‌هایی را هم به چاپ رساند<sup>۳</sup> (زرکلی، ۵۹/۹). پس او هم مورد نظر نیست.

● درباره‌ی تقی الدین علی دوستی سمنانی نیز باید گفت انتساب او به سمنان افزون بر توضیحات *طرائق‌الحقایق* و سال‌های زندگی او که در قرن هفتم است برای خارج شدن او از دایره‌ی احتمالها کافی است، هر چند که او نیز یک صوفی بود. جامی با وجود ذکر نکردن مشایخ شاه نعمت الله نام این فرد را در *نفحات الانس* آورده است.

● از بقیه‌ی افراد ذکر شده در *طرائق‌الحقایق* جز ذکر نام سخن دیگری نیست.

- ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری

در *مرآة‌الجنان* نام او در حوادث سال ۵۴۱ ق ذکر شد؛ «و در آن سال شیخ الشیوخ ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد - احمد بن محمود - نیشابوری بغدادی درگذشت. او مرد حکیم و با منزلتی بود». همان‌طور که پیش از این با ذکر سند آمد او شیخ الشیوخ محدثان و نه از مشایخ صوفیه است.

● ابوالبرکات جعفر بن عبدالواحد ثقفی فرد دیگری است که ابن جوزی او را هم روزگار با ابونجیب سهروردی پایه‌گذار طریقت سهروردیه و درگذشته به سال ۵۶۳ ق ذکر کرد نیز جای تأمل دارد. یافعی او را درگذشته به سال ۵۵۵ ق آورده و می‌نویسد: «قاضی عراق ابو جعفر ثقفی درگذشت و عبد الواحد بن احمد مستنجد قاضی‌القضاتی را به وی و

۱. نک: لویزن، ۳۵۲/۱؛ ابوریان، ۲۴۸-۲۴۹؛ قمی، ۱۹/۱؛ صفدی، ۹۳/۱.

۱. نک: ابن خلکان، ۷۵/۶؛ ابی اصیبعه، ۲۸۰/۱؛ قفطی، ۲۲۶؛ حموی، ۲۷۸/۱۹-۲۸۹.

۲. نامی از هبة الله بن المبارک در *الاعلام زرکلی* نیست؛ نک: یافعی، ۳۴۴/۳؛ قرشی دمشقی، ۱۹۶/۱۲.

بعد از او به پسرش جعفر داد» (یافعی، ۲۷۴/۳). این فرد پدر کسی است که ابن جوزی از او نام برد، ولی یافعی نام پسر را به طور جداگانه در سال درگذشت او یعنی ۵۶۳ ق نیاورد. به جای آن در سال ۵۶۲ ق ابوالبرکات خضر بن شبل را ذکر کرد که عین عبارت او و *شذرات الذهب* پیش تر آمد. در *مجمع الآداب* درباره‌ی او آمده: «غیاث‌الدین ابوالبرکات خضر بن شبل بن حسن حارثی فقیه که ابوطاهر سلفی حافظ از او نام برده و گفت: برای ما از شریف نسیب الدوله ابی القاسم علی بن ابراهیم بن عباس علوی مشهور به ابی جن روایت شد» (حموی، ۴۳۶/۲). با توصیفی که از ابوالبرکات خضر بن شبل شد، ذکر او در سال ۵۶۲ ق نمی‌تواند دلیلی باشد بر اینکه او جانشین ابوالفضل بغدادی است. به نظر می‌رسد به دلیل اقامت در دمشق به عنوان فقیه، او انتشاردهنده‌ی اندیشه‌ی ابوحامدغزالی بوده است، هرچند برخی منابع نام شیخ احمد را نیز به عنوان فقیه آورده‌اند. بنابراین باز می‌گردیم به بررسی عبدالواحد الثقفی که در *المنتظم* ابن جوزی و *مرآة الجنان* ذکر شد. تمیمی در *الطبقات السنیه* او را درگذشته به سال ۵۶۳ ق ذکر کرده و می‌نویسد: «جعفر بن عبد الواحد بن احمد بن محمد بن احمد ابن حمزه. قاضی القضاة، ابوالبرکات، ابن قاضی القضاة ابی جعفر پسر قاضی ابی حسین (الجواهر المضية، ۴۰۲؛ و *زاد فی نسبة الثقفی*، العبر، ۱۸۱/۴؛ *المنتظم*، ۱۷۶/۱۸) به جای پدرش به داوری در عراق پرداخت. و وقتی وزیر عون‌الدین درگذشت ابوالبرکات وزارت را به جای او به‌اضافه قاضی القضاتی بدست گرفت. و در سن چهل و شش سالگی به سال ۵۶۳ ق درگذشت و ابوالمحاسن القرشی از او روایت نقل می‌کند» (تمیمی، ۲۷۹/۲).

*شذرات الذهب* نیز در همین سال می‌نویسد: «و در آن قاضی قضا ابوالبرکات جعفر بن قاضی ابی جعفر عبد الواحد بن احمد ثقفی رئیس هفت ساله‌ی دستگاه قضاوت عراق درگذشت. به نقل از دبی حصین وقتی ابن هبیره درگذشت افزون بر قضا به جای او وزارت را گرفت و چهل و شش سال زندگی کرد و در ماه جمادی الاخر درگذشت» (ذهبی، ۲۰۸/۴). و در همین سال یعنی ۵۶۳ ق درگذشت ابونجیب سهروردی را ذکر کرد. ابن جوزی در *المنتظم* درباره‌ی او می‌نویسد: «جعفر بن عبدالواحد ابوالبرکات ثقفی در محرم سال ۵۱۹ ق به دنیا آمد و از ابی القاسم حریری حدیث شنید و رئیس دستگاه قضا بعد از پدرش شد. پدر او مدت چند ماه در کار قضاوت ماند. سپس درگذشت و در خانه‌ای در درب بهروز به خاک سپرده شد. پس از آن وقتی پسر درگذشت هر دو نزد رباط زوزنی روبروی مسجد منصور دفن شدند. سبب درگذشت او درگیر شدن با وزیر

ابن بلدی بر سر بدهی‌اش به مردی از اهالی کوفه بود» (ابن جوزی، ۱۰/۲۲۴). قراینی مثل لقب، سال درگذشت، هم روزگار بودن او با سهروردی عارف، می‌تواند به شیخ ابوالبرکات بودن او هدایت کند. افزون بر این، دفن پدر وی در رباط بهروز نشانگر گرایش پدر و پسر به تصوف است. از آن جهت که رباط بهروز در بغداد قرار داشت و شیخ احمدغزالی در محدوده‌ی سال ۵۰۸ ق مدتی را در آنجا سخنرانی می‌کرد (پورجوادی، ۱۵). دارا بودن منصب داوری و وزارت نیز از ویژگی‌های برجسته‌ی اوست. البته با یافته‌های اندکی که از شیخ ابوالبرکات در اختیار است سخنی از داوری توسط او نیست. ولی با توجه به اندکی منابع درباره‌ی او، دور از تصور هم نیست. در مجموع این مورد هم می‌تواند یکی از احتمالها باشد.

● **ابوالبرکات نحوی معروف به انباری**<sup>۱</sup> (عامری، ۴۳۰-۴۶۱) که در منابع نام کامل او عبدالرحمن بن محمد ابن عبیدالله بن ابی سعید کمال الدین ابوالبرکات است (سنتاوی، ۴/۳). او در دانش لغت و نحو در نظامیه بغداد ماهر بود. وی هرگز بغداد را ترک نکرد و تنها جمعه‌ها از منزل خارج می‌شد. جامه‌ی خشن می‌پوشید و پایان عمر، روش صوفیانه پیدا کرد. فقیه شافعی بود و نوشته‌هایی در فقه و نحو دارد. جوالیقی و شجری از استادانش بودند و او را درگذشته به سال ۵۷۷ ق ذکر کرده‌اند. *غریبال‌الزمان* محل دفنش را تربت شیخ ابی اسحاق شیرازی نوشته است (عامری، ۴۶۱). برخی به او لقب ابن شجری دادند.<sup>۲</sup> سال درگذشت او به‌خصوص اگر درگذشت شیخ ابوالفضل بغدادی ۵۵۰ ق در نظر گرفته شود، برای سال درگذشت شیخ ابوالبرکات منطقی نیست. جز روش صوفیانه‌ی او در سالهای پایان عمر دلیل دیگری نیست تا او در زمره‌ی احتمالها باشد. افزون بر آن، آثار و نوشته‌هایی که از او برجای مانده همه در موضوع فقه و نحو است که نشانگر غلبه آنها در اوست.

● آخرین فردی هم که در *طرائق‌الحقائق* با نام ابوالبرکات محمد بن حسین انصاری حموی ذکر شد با شیخ کمال الدین کوفی، جانشین شیخ ابوالفتوح، هم روزگار است. از این رو سالها پس از شیخ ابوالبرکات است و نمی‌تواند مورد بحث باشد.

● سه فردی که در دیگر موارد قابل بررسی نام آنها آمد نیز، یکی ابن حصری است

۱. نک: کتبی، ۲۹۲/۲-۲۹۴؛ ابن اثیر، ۴۵۷/۹؛ عامری، ۴۶۱؛ سنتاوی ۴/۳؛ قمی، ۱۹؛ عماد اصفهانی، ۹۴/۲؛ ذهبی، ۸۴۲/۳.

۲. نک: سبکی، ۱۵۵/۷-۱۵۶.

که قاضی و فقیه معروف حنبلی در بغداد است. دیگری، ابوالبرکات تلمسانی شارح خطبه‌ی خلیل که او نیز به دلیل نوشته‌هایی که داشته فردی شناخته شده است و ابوبرکه استاد عین‌القضات که سال درگذشت او با سال درگذشت شیخ ابوالبرکات نمی‌خواند. از این‌رو آنها هم نمی‌توانند مورد نظر باشند.

### نتیجه

حاصل آنکه از میان کسانی که ذکر شد چند نفر را می‌توان مورد تأمل قرارداد. در میان آنها یک شخص، فرض ما برای شیخ ابوالبرکات است زیرا با توضیحاتی که آمد این احتمال در مورد ایشان قوی‌تر از بقیه است. او فردی است که در مقبره‌ی ابدالان در بخش خرم رود توپسرکان به خاک سپرده شده است. بنابراین بی‌مناسبت نیست توضیحاتی بیان شود که درحقیقت دلایلی برای این احتمال به شمار می‌رود.

۱- واژه‌ی ابدال جمع بدل یا بدیل و به معنای نجیب، شریف و بخشنده است. چنانکه از پاره‌ای شواهد معلوم است، در تداول فارسی از کلمه‌ی ابدال گاه جمع و گاه مفرد اراده می‌شود (دهخدا، ۲۵۱/۲-۲۵۲). ابدالان، جمع جمع است. ابدال، عده‌ای معلوم - هفت یا هفتاد نفر - از صالحان و خاصان خدایند که گویند زمین هیچ‌گاه از آنها خالی نیست و جهان بدانها برپاست. خداوند به‌دست آنها از اقلیم هفت‌گانه محافظت می‌کند و برای هر اقلیمی بدلی است که بر آن اقلیم ولایت دارد. آنها به ترتیب ابراهیم(ع)، موسی(ع)، هارون(ع)، ادريس(ع)، یوسف(ع)، عیسی(ع) و آدم(ع) هستند. این قوم به آنچه خدای تعالی از رازها در حرکات و منازل کواکب نهاده عارفند(مناوی، ۳۲/۴). بنا به قول ابن عربی این ابدال حافظ اقلیم هفت‌گانه و ناظر بر روحانیات هفت آسمانند و در هریک نیروی روحانی یکی از انبیای گذشته نهاده شده است. بر قلب‌های هریک از آنها حقایقی از انبیای هفت‌گانه نزول می‌کند که به‌وسیله‌ی آن به علم ماکان و ما یکون دست می‌یابند (ابن عربی، ۱۵۴/۱-۱۵۵). اطلاق ابدال به آنها از آن جهت است که وصف‌های ناشایست را به شایسته تبدیل کرده‌اند. همچنین گفته‌اند آنها را از آن جهت ابدال گویند که چون یکی از ایشان درگذشت دیگری جای او را می‌گیرد و هیچ‌گاه عدد آنان کم نمی‌شود. برخی گفته‌اند آنان را از آن جهت ابدال گویند که به آنان قدرت و نیرویی داده شده که می‌توانند به هر وضعی که بخواهند بدلی از خود گذارند که در وجودشان علم و بینش ابدال باشد. اگر دارای آن دانش نباشد اهل این مقام نخواهد بود (همو، ۱۶۵/۱).



۲- در دوران صفویه به دلیل اقدامات صفویه مبنی بر ویرانی مقبره‌های صوفیه، قبور بسیاری از صوفیه برای در امان ماندن از ویرانی با عنوان امامزاده معرفی شد که هم‌اکنون نیز از نام آنها با وجود القابی نظیر بابا، پیر، درویش، شیخ و... از القاب ویژه‌ی صوفیه، این امر پیداست. برای مثال مقبره‌ای در منطقه‌ی رودبار اصفهان قرارداد با نام امامزاده بابا علی که نویسنده‌ی *بستان السیاحه* معتقد است او همان شیخ ابوعلی رودباری عارف قرن سوم هجری است (شیروانی، ۱۹۹). از این‌رو دور از ذهن نیست که مقبره‌ی ابدالان نیز به شیخ ابوالبرکات و استاد او شیخ ابوالفضل بغدادی تعلق داشته باشد. زیرا همان‌طور که از پژوهشهای نصرالله پورجوادی برمی‌آید، احمدغزالی سی سال پایان عمر خود را در قزوین گذرانده و مسافت آن تا تویسرکان زیاد نیست. افزون بر این با احترامی که مردم برای بقعه‌ی امامزادگان قائل هستند، اگر در آنجا امامزاده‌ای مدفون بود حتی با گذر روزگار اجازه نمی‌دادند که بقعه آسیب دیده و از بین برود، حال آنکه تصاویری که از مقبره فراهم شد گویای رها شدن آن به‌دست مردم است. در میان مردم منطقه‌ی ابدالان این ویرانه به امامزاده ابوالبرکات مشهور است.

۳- با همکاری اوقاف تویسرکان و یکی از اهالی منطقه‌ی ابدالان بررسی‌هایی انجام شد. در کتابی که به‌دست اوقاف به چاپ رسیده درباره‌ی قبر شیخ ابوالبرکات آمده است؛ «بقعه‌ی این امامزاده در خارج از آبادی ابدالان در ۳۷ کیلومتری جنوب خاوری اسدآباد و حدود ۴ کیلومتری شهر تویسرکان بر روی تپه‌ای مشرف بر آبادی قرار دارد. شالوده‌ی بنا از خشت و گل بود و بیش از دو قرن قدمت داشت که بدبختانه بر اثر عدم توجه از بین رفت و تنها یک چهاردیواری از آن باقی مانده است... برخی درگذشته را شیخ ابوالبرکات یکی از صوفیان قرن ششم و برخی دیگر با عنوان امامزاده شیخ ابوالبرکات از آن یاد می‌کنند. در منزل یکی از اهالی دو سنگ نوشته قرارداد که ظاهراً در سالیان اخیر حجاری شده... و فعلاً نگهداری می‌کنند. بر روی این دو سنگ‌نوشته چنین نوشته شده است: «هو الذی لا یموت کل شیء هالک آلا وجهه الکریم، هذا مرقد شریف و مضجع منیف، نجد مولانا العالم الفاضل الصمدانی المبین الاحکام الشیعة الاثنی عشریه العارف الفاضل الودادی کاشف المبادی شیخ ابوالفضل البغدادی المتوقی فی سنة خمسین و خمس مائه».

نوشته‌ی سنگ دوم: «هو الحی الذی لایموت کل شیء هالک آلا وجهه الکریم. هذا مرقد شریف و مضجع منیف نجد مولانا العالم الفاضل الصمدانی المبین الاحکام الشیعة

الاثنی عشریة العارف الفاضل الودادی الکشاف الایات و صاحب الکرامات خوارق العادات شیخ ابوالبرکات المتوفی فی سنة خمس و خمسين و سبعمائه» (بحرالعلوم، ۱۸۴).

خاطر نشان شد که در گذشته میرزا بهرام وزیر اسدآباد سنگ اصلی را دیده است که متن وقفنامه‌ی روستا نیز بر آن نوشته شده بود. در اسناد اوقاف تویسرکان سندی مبنی بر اینکه روستای ابدالان وقف مزار است نیافتیم. البته با توجه به سال‌های زیادی که از آن دوران گذشته و افراد مختلفی که با مقاصد گوناگون بر این منطقه احاطه بوده‌اند مطلب عجیبی نیست. تنها مدرک موجود استشهادنامه‌ای محلی است که اهالی روستا در سال ۱۳۷۴ ه. ق تنظیم کرده‌اند مبنی بر وقف دامنه‌ی تپه‌ای که مزار شیخ بر آن واقع است. از نظر طرائق/الحقائق چون برخی در تاریخ به ابوالبرکات مشهور هستند این احتمال وجود دارد که این مزار متعلق به ابوالبرکات دیگری باشد. شاهد این مطلب فردی به نام ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله حنبلی است که از هم روزگاران المستعصم بالله و درگذشته به سال ۶۵۲ ق است. ولی با توجه به اینکه شیخ ابومدین (درگذشته به سال ۵۹۰ یا ۵۹۴ ق) با یک میانجی پس از شیخ ابوالبرکات است، احتمال شیخ ابوالبرکات برای این فرد یعنی عبدالسلام رد می‌شود. مگر اینکه گفته شود مترجم در خواندن ارقام سال درگذشت او اشتباه کرده زیرا میرزا بهرام چهار سال قبل از این تاریخ یعنی ۶۵۲ ق درگذشته است و در این صورت سخنی که از میرزا بهرام بیان کردیم زیر سؤال می‌رود (شیرازی، ۶۱۱-۶۱۲). به احتمال قوی سخن میرزا بهرام درست است، افزون بر این، برخلاف متن سنگ‌نوشته‌ی فعلی، او تاریخ ۵۶۲ ق را برای سال درگذشت شیخ ابوالبرکات بیان کرد. آشکار نیست داده‌های نوشته شده بر روی سنگ‌های جدید رونوشت از چه منبعی است، زیرا به دلیل قدمت سنگ‌های قبلی امکان دسترسی به آنها نبود. سایر احتمالات می‌تواند برای افراد زیر مطرح باشد؛

۱- ابوالبرکات اسماعیل بن شیخ ابی سعد احمد بن محمد نیشابوری

۲- ابوالبرکات جعفر بن عبدالواحد الثقفی

### فهرست منابع

۱. ابن ابی اصیبعه، موفق الدین، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، بیروت، دارمکتبه الحیاة، ۱۳۵۴ ق.
۲. ابن اثیر، محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، بیروت، بی تا.
۴. ابن خلکان، احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، مصر، دارالطباعة المصرية، ۱۲۷۵ ق.

۵. ابن عربی، محیی الدین، *الفتوحات المکیة*، بیروت، دارصادر، بی تا.
۶. ابن فوطی، عبدالرزاق، *مجمع الآداب فی معجم الالقب*، به کوشش محمدکاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۷. ابن قاضی شهبه، ابوبکر، *طبقات الفقهاء الشافعیة*، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
۸. ابن قلانسی، حمزه، *ذیل تاریخ دمشق*، به کوشش سهیل زکار، دمشق، دارحسان، ۱۴۰۳ق.
۹. ابوالاجفان - بطیح، محمد - عثمان، *تعریف الخلف برجال السلف، بیروت - تونس*، موسسه الرسالة - المكتبة العتیقة، ۱۴۰۲ق.
۱۰. ابوریان، محمدعلی، *الحركة الصوفیة فی الاسلام*، مصر، دارالمعرفة، ۱۹۹۸م.
۱۱. اصفهانی، عماد، *خریفة القصر و جریفة العصر*، عنی به کوشش شکری فیصل، دمشق، مطبوعات المجمع العلمی العربی، ۱۳۷۸ق.
۱۲. انجمن ایران شناسی فرانسه، *مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی*، به کوشش ژان اوین، تهران ۱۳۳۵ش.
۱۴. بحر العلوم، محمد مهدی فقیه، *مزارات تویسرکان، تویسرکان، اداره اوقاف و امور خیریه*، ۱۳۸۸ش.
۱۵. بغدادی، ابی البرکات، *الکتاب المعتبر فی الحکمة*، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳ش.
۱۶. بنیاد دایرة المعارف اسلامی، *دانشنامه‌ی جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران ۱۳۷۵ش.
۱۷. پورجوادی، نصرالله، «*برکه همدانی استاد اُمی عین القضاة*»، معارف، دوره سوم، ۱۳۶۵ش، شماره‌ی سوم، ۴۹۹-۵۲۹.
۱۸. همو، سلطان طریقت، تهران، آگاه، ۱۳۵۸ش.
۱۹. تمیمی داری، تقی الدین، *الطبقات السنّیة فی تراجم الحنفیة*، به کوشش عبدالفتاح محمد حلو، ریاض، دارالرفاعی، ۱۴۰۳ق.
۲۰. تمیمی سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، به کوشش عبدالله عمر بارودی، بیروت، دارالفکر - ۱۴۱۹ق.
۲۱. جزری، محمد، *غایة النهایة فی طبقات القراء*، به کوشش برگشتراسر، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۵۲ق.
۲۲. حسینی دشتی، مصطفی، *معارف و معاریف*، تهران، آرایه، ۱۳۶۹ش.
۲۳. حموی، یاقوت، *معجم الادباء*، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۳۷۲ق.
۲۴. همو، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، ۱۳۶۵ق.
۲۵. حنبلی، عبدالحی بن العماد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت، ذخائر التراث العربی، بی تا.
۲۶. خطیب، ابد عباس احمد، *انس الفقیر و عزالحقیر*، به کوشش محمد فاسی و ادولف فور، رباط، المركز الجامعی للبحث العلمی، ۱۹۶۵م.
۲۷. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، چاپخانه‌ی مجلس ۱۳۲۵ش.

٢٨. ذهبي، شمس الدين محمد، *تذكرة الحفاظ*، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٧٦ق.
٢٩. ريتز، هلموت، *الوافى بالوفيات*، ويسبادن، فرانزشتاينر، ١٣٨١-١٤١١ق.
٣٠. زرکلي، خيرالدين، *الاعلام*، بي جا، بي نا، بي تا.
٣١. سبكي، عبدالوهاب، *طبقات الشافعية الكبرى*، به كوشش عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمد طناحي، هجر، ١٤١٣ق.
٣٢. سلفي، احمد، *معجم السفر*، به كوشش عبدالله عمر بارودي، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
٣٣. شنتاوي، احمد، *دايرة المعارف الاسلامية*، بي جا، دارالفكر، بي تا.
٣٤. شيرازي، محمد معصوم، *طرائق الحقايق*، به كوشش محمدجعفر محبوب، تهران، سنائي، ١٣٨٢ش.
٣٥. شيرواني، زين العابدين، *بستان السياحه*، مقدمه سعيد طباطبائي نائيني، اصفهان، بي نا، ١٣٤٢ش.
٣٦. صفدي، خليل، *نكت الهميان في نكت العميان*، المملكة العربية - السعودية، دارالصمعي، ١٤٢٠ق.
٣٧. عامري حرضي، يحيى، *عربال الزمان في وفيات الاعيان*، دمشق، دارالخير، ١٤٠٥ق.
٣٨. عسقلاني، ابن حجر، *لسان الميزان*، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ق.
٣٩. عندليب زاده، حسين، *دست نوشته هايي درباره ي رجال همدان*، منتشر نشده.
٤٠. فرزاد، حميد، *تحقيق در احوال و نقد آثار و افكار شاه نعمت الله ولي*، تهران، سروش، ١٣٧٩ش.
٤١. قرشي لحنفي، محيي الدين، *الجواهر المضيئة في طبقات الحنفية*، به كوشش عبدالفتاح محمد حلو، بيروت، مؤسسة الرسالة، بي تا.
٤٢. قرشي دمشقي، اسماعيل بن عمر، *البداية و النهاية*، مصر، مطبعة السعادة، بي تا.
٤٣. قفطي، علي، *اخبار العلماء باخبار الحكماء*، تصحيح محمدامين كتبي، به كوشش نزار رضا، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٢٦ق.
٤٤. قمي، عباس، *الكنى و الالقاب*، طهران، مكتبة الصدر، ١٣٦٨ش.
٤٥. كتبي، محمد بن شاکر، *فوات الوفيات*، به كوشش احسان عباس، بيروت، دارالثقافة، ١٩٧٤م.
٤٦. لويزن، لئونارد، *ميراث تصوف*، ترجمه ي مجدالدين كيواني، تهران، نشر مركز، ١٣٨٤ش.
٤٧. مناوي، محمد، *الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية*، به كوشش محمد اديب جادر، بيروت، دارصادر، ١٣٧٨ق.
٤٨. نصر، حسين، «اصول و مباني تصوف»، *دايرة المعارف بزرگ اسلامي*، تهران، مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامي، ١٤٢٠ق.
٤٩. يافعي، عبدالله، *مرآة الجنان و عبدة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان*، بيروت، دارالكتاب الاسلامي، ١٤١٣ق.